

در سوگ کودکان سرزمینم

کودک بی پناه سرزمینم!

هنوز زنده ای؟ هنوز نفس میکشی؟ جای امن است؟ بگو که هیچ کس در اطرافت نیست. بگو که تنهای تنهایی که ای کاش تنها باشی و کسی نزدیک نباشد که بخوهد زجرت دهد، بدن نازکت را بازیچه کند، سیلی ات بزند، خفه ات کند، سرت را به دیوار بکوبد تا صدایت شنیده نشود. گذشت آن دوران که کودکان از تنهایی می ترسیدند تو از اینکه تنها نباشی بترس.

کودک مظلوم سرزمینم!

ما را نبخش که نمیدانیم نکبتی که در آن دست و پا می زنیم نامش زندگی نیست که تو را هم دعوت به آمدن و تجربه کردن و چشیدنش میکنیم. ما را نبخش که صبح سحر بیدارت میکنیم تا برویم و با هم کشتن انسانی را تماشا کنیم؛ تو نمیدانی که ما آنقدر در درک بدیهیات عاجزیم که نمیتوانیم تشخیص دهیم دل تو تاب دیدن خشونت ندارد؛ خشونت روح را می آزرده، چنگت میزند، خشن ات میکند. ما را نبخش که برای تسکین کوه دردها و عجزها و یاسها و شکستهایمان هیچ نداریم جز تو که مثل شیشه پنجره ای بشکنیمت، خردت کنیم، آتشت بزنی، از پلها به پایینت بیاندازیم و آتش سیگارمان را با پشت دستهای کم توانت خاموش کنیم. این همه بی غیرتی را نبخش که میگذاریم نامردانی در آن سرزمین چرک بیماریهای روح و روانشان را بر پیکر نازک تو بریزند.

عزیزکم!

مرا نبخش آن هنگام که داشتم میخواندم "سرت را بر دیوار کوبید تا جسم دو ساله ات بی تاب حمله وحشیانه اش نشود" توانستم چای ام را قورت دهم. مرا نبخش که از غصه بی پناهی دق نکردم. ما را همه ما را نبخش که کرخت و بی تفاوتیم. عزیزکم! تو نمیدانی یعنی آنقدرها بزرگ نشدی تا ببینی ما خیلی عزاداریم. ما سالهاست که در عزای رنج کودکی در 1400 سال قبل می سوزیم و بر سر و سینه میزنیم، دیگر جایی برای غصه جدید نداریم. تو خبر نداری که اندوه کودکان سرزمینهای دورتر ما را کشته است؛ دیگر چه جای اندوه جدید است؟

کودک بیگناه سرزمینم!

تو آنقدر بزرگ نشدی که در کتابها بخوانی "در سالیانی دور آدمها، آدمای دیگر را در پای مقدساتشان قربانی میکردند" ولی ما خواندیم؛ خواندیم و باور نکردیم. چه تلخ که کودکان بعد از تو- تویی که قربانی هیچ مقدسی نیستی، تویی که قربانی تمام نفهمیدنهای مایی- باور خواهند کرد انسانهایی در پای خدایان نادانی و شهوت و طمع قربانی شدند، نه با فاصله هزاره ها همین سالیان بغل گوششان، در همین دوران، در همین ایران.

کودکم!

آنجا که تو به دنیا آمدی جای وحشتناکی شده است آنقدر وحشتناک که تو اصلا نباید پاهای کوچکت را بر روی آن خاک میگذاشتی. میدانی! آنقدر زنان و مردان آنجا بدبختی دارند که اصلا تو را نخواهند یا آنقدر بدبخت ترند که حتی نمیدانند تو را نمیخوانند.

کودک رها شده در زباله های ایران!

میدانی کسی که تو را به دنیا آورد مادر نبود؛ تو اصلاً پدر نداشتی. تو از آن لحظه نامبارکی که نادانی و ناتوانی با هم آمیزش کردند آمده ای. عزیزکم! تو مادری نداشتی که اگر میداشتی فردای تولدت در کنار زباله های بیمارستان و در میان مورچگان آرام نمیگرفتی. آرام؟ چقدر وقیحانه است توصیفم از بودنت! میخواهم بدانی تولد این گونه نیست که تو تجربه کردی. در دنیای معمولی پدر و مادر وجود دارد و دامن مادر و آغوش پدر مشتاقانه منتظر کودکانند. میتوانی تصورش کنی آغوش چیست؟ هیئات!! چه انتظار بعیدی؛ مگر تجربه اش کردی که بدانی؟ خبر داری که امشب تنها تو نیستی که زباله ها آغوش مادرت شده اند؟ همین امشب در چند شهر آن ورتر و شهرهای دیگر هم مثل تو بسیارند؛ از نوزادی که هنوز بند نافش را نبسته اند تا بزرگتر و بزرگتر، زنده و مرده؛ کودکان زباله ها!

پرنده بی سرپناهم!

ما را نبخش که فرصت پرواز را از تو گرفتیم و تو را در خاک گذاشتیم بی آنکه خروشان در آسمان طنین افکن شود، بی آنکه زمین و زمان را بهم بریزیم که " آاای نا مسلمانها! به کدامین گناه امشب اهورایی، بنیتایی، کیمیایی، ستایشی، نوزاد بی نام و نشانی باید اینچنین در خاک آرام بگیرد؟ کجا هستند شانه هایی که بار مسولیتشان را بردارند؟ کجاست اخلاق و عاطفه؟ کجاست انسانیت؟ بیخش که فریاد نزدیک حیوانم آرزوست که خوشا عالم حیوانی که هیچ حیوانی اینچنین گونه خود را به لجن نمیکشد که حتی نشود با نیروی غریزه توجیهش کرد.

پرنده بی آشیانم!

خدا را اگر دیدی بگو دیگر در آن سرزمین کودکی نفرستد که آنجا هنگام انتقام ناتوانی از ناتوانی دیگر کودکان هم مجروح اسید اند. بگو دیگر کودکی نفرستد که آنجا کودکان بی حرمت شده اند فرقی ندارد در کلاس درس باشند یا در خیابان یا حتی در خانه خود. بگو کودکی نفرستد که پدرش برای دریافت غرامت بر دیوارش بکوبد. بگو کودکی نفرستد که "اشانتیون جنسی" تن فروشی مادرش شود. بگو در آن سرزمین ناپدیهایی پیدا شده اند نامرد که از تن کودک هم نمی گذرند؛ حتی پدرهایی. بگو کودکی نفرستد که کودکان آواره پارکها و خیابانها هستند آنگاه که خانه جای پدر است و چند زن و دیگرجایی برای "آدم اضافی" نیست....

بگو که دیگر کودکی نفرست که اشرف مخلوقاتش رسوایی به بار آورد!